

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مدارج ذکر - موانع اصلی یاد و توجه به خدا

در جلسه‌ی قبل، بحث مراتب ذکر را گفتیم و به پایان بردیم. این جلسه بحث را از مدارج ذکر شروع می‌کنیم. ذکر را به سه درجه طبقه‌بندی کرده‌اند. درجه‌ی اول ذکر را ذکر "جَهْرِي" یا "جَلِي" می‌نامند. همانطور که قبلاً هم گفتیم، ذکر وقتی صورت کلمه و عبارت به خود می‌گیرد، تعبیر ورد دربارهی آن به کار می‌رود؛ والا ماهیت اصلی ذکر همان یاد است که در قلب واقع می‌شود. ذکر جهری یا جلی، ذکری است که آشکارا و با صدای بلند به زبان جاری می‌شود به گونه‌ای که دیگران هم می‌توانند آن را بشنوند. البته، ادب ذکر این است که با فریاد گفته نشود؛ بلکه با صدای آرام و مؤدب گفته شود. همان‌طور که انسان وقتی می‌خواهد با یک فرد محترم و بزرگ صحبت کند، با صدای آرام، متین و مؤدب سخن می‌گوید، در ذکر جلی هم درست است که ذکر آشکار، جهری و مشخص است؛ اما نه به این معنا که ذاکر فریاد بزند. باید با صدایی که قابل شنیده شدن است بگوید. مثلاً آقایان حمد و سوره‌ی نمازهای جهریّه را باید با صدای بلند بخوانند، به گونه‌ای که اگر کسی کنار آنها ایستاده باشد، صدای نماز خواندن آنها را بشنود؛ جوهره‌ی صدایشان آشکار باشد؛ نه به این معنا که هنگام نماز خواندن فریاد بزنند. درجه‌ی اول ذکر، ذکر جهری یا جلی است؛ ذکری است که آشکارا به زبان جاری می‌شود و صوت و صدایی را ایجاد می‌کند. اهل ذوق گفته‌اند که در این نوع ذکر، هم انسان‌های دیگر ذکر گفتن ذاکر را می‌شنوند؛ هم فرشتگان ذکر

گفتن این ذاکر را می‌شنوند؛ چون فرشتگانی از جانب خدای متعال بر همه‌ی ما مأمورند و تمام الفاظی که ادا می‌کنیم را می‌شنوند و ثبت می‌کنند. به تعبیر قرآن کریم: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۱ انسان هیچ سخنی را تلفظ و به زبان جاری نمی‌کند، مگر اینکه دو ملک رقیب و عتید حضور دارند و اینها را ثبت می‌کنند و به محضر پروردگار گزارش می‌دهند. علاوه بر انسان‌های دیگری که ذکر این ذاکر را می‌شنوند این دو ملک نیز چون این ذکر تلفظ شد، می‌شنوند و ثبت می‌کنند و فوق انسان‌ها و ملائک خدای متعال سمیع است و ذکر این ذاکر را می‌شنود. پس در ذکر جلی یا جهری، هم انسان‌های دیگر، هم فرشتگان موکل بر شخص و هم خدای متعال ذکر ذاکر را می‌شنوند.

درجه‌ی دومی که برای ذکر برشمرده‌اند، ذکر "سِرِّی" یا ذکر "خَفِیُّ قَالِبِی" است. در این ذکر، کلمه‌ی ذکر به زبان جاری نمی‌شود و تلفظ نمی‌گردد و توجه به معنای کلمه‌ی ذکر هم وجود ندارد. هر ذکری که می‌گوییم، معنا و مفهوم لغوی بی دارد. اگر می‌گوییم «سُبْحَانَ اللَّهِ» معنای آن تنزیه خداست؛ اگر می‌گوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، معنایش این است که ستایش منحصراً متعلق به خداست و هر ستایشی که انجام می‌شود، نهایتاً متوجه به خدای متعال است. هر ذکری که می‌گوییم مفهوم و معنایی دارد؛ یا اگر اسماء الله را به زبان جاری می‌کنیم، هر یک به یکی از صفات الهی متوجه است و معنای لغوی دارد. ذاکر در اینجا ذکر را بر زبان نمی‌راند؛ بلکه در درون به آن توجه می‌کند؛ منتها توجه به این ذکر بدون توجه به معنای لغوی کلمه است و بدین‌گونه، ذکر را بر قلب خود جاری می‌کند. اهل ذوق گفته‌اند این ذکر را انسان‌های دیگر نمی‌شنوند؛ چون ذاکر به زبان جاری نکرده است؛ اما فرشتگان می‌شنوند. خدای متعال هم که سمیع است ذکر را می‌شنود.

۱. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۸.

درجه‌ی سوم ذکر، ذکر "نفسی" یا به تعبیری، ذکر "خفیّ نفسی" است. در این درجه از ذکر، ذاکر کلمه‌ی ذکر را تلفظ نمی‌کند؛ ولی توجّه به معنای کلمه دارد. در ذکر سرّی یا خفیّ قالبی توجّه‌ی به معنای کلمه ندارد؛ فقط توجّه‌اش به خدای متعال است و ذکر را بر قلب جاری می‌کند؛ اما در ذکر نفسی یا ذکر خفیّ نفسی، در قلبش به مفهوم کلمه‌ای که در قالب آن، ذکر را می‌گوید توجّه دارد. اهل ذوق می‌گویند: این ذکر به قدری عمیق است که نه تنها انسان‌های دیگر نمی‌شنوند؛ حتی فرشتگان هم راه به آنجا ندارند. ذکر به عمقی از وجود ذاکر نفوذ کرده است که از آنجا جز خدای متعال احدی آگاه نیست؛ لذا این ذکر را صرفاً خدای متعال می‌شنود. این یک درجه بندی برای ذکر بود که ذکر جهری یا جلی، ذکر سرّی یا خفیّ قالبی و ذکر نفسی یا خفیّ نفسی بود.

آفرینش محصول قوس نزول است. ذات حضرت حق تجلّی کرد و تجلّی حضرت حق زمینه ساز پدید آمدن جهان خلقت شد. همه‌ی عالم و جهان خلقت، جلوه و مظهر پروردگار متعال است؛ ذاتی که «لا اِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ»^۲ ذاتی که مقام عماء یا عنقائِ مُعْرَب است؛ یا تعبیر دیگری که اهل عرفان به کار می‌برند؛ ذاتی که هیچ تعیننی ندارد؛ حتی به لا تعیننی هم متعین نیست. به حقیقت ذات، هیچ کس راه ندارد. ذات تجلّی کرد. تجلّی اوّل ذات فیض اقدس نام دارد و زمینه ساز پدید آمدن اسماء و صفات الهی شد؛ یعنی اوّلین تعین ذات، تعین اسمائی و صفاتی است؛ اسماء و صفات الهی پدیدار شدند. اسماء و صفات جلوه‌ی ذاتند، خود ذات نیستند؛ تجلّی ذاتند. در پی آن، اعیان ثابت‌ه که طرح عالم خلقت در علم حضرت حق است، در شعاع اسماء و صفات الهی ایجاد شد؛ طرح کلّ جهان آفرینش که عرفا به آن اعیان ثابت‌ه گویند، در علم الهی ایجاد شد. آنگاه تجلّی دوم صورت گرفت که به آن فیض مقدس گفته

^۲ صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۴۳۵ و سلیمانی آشتیانی، مهدی و محمدحسین درایتی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۲۳.

می‌شود، در برابر فیض اقدس که تجلی اول بود. در اثر فیض مقدس، اعیان خارجی به وجود آمدند؛ یعنی طرحی که در علم خدا بود در جهان خارج شروع به پیاده شدن کرد. مرتبه به مرتبه عوالم ایجاد شد. مرتبه اول عالم جبروت بود که موجودات مجرد کاملند. عقول مجرد متعلق به آن مرتبه‌اند. ملائکه‌ی مقربین مثل جبرائیل، اسرافیل، میکائیل متعلق به عالم جبروتند. در پله‌ی پایین‌تر، عالم ملکوت پدیدار شد و ملکوتیان به وجود آمدند. ملکوت هم دو مرتبه‌ی ملکوت اعلی و اسفل دارد که بماند، نمی‌خواهم باز کنم. در مرتبه‌ی بعد عالم ناسوت، ملک یا طبیعت پدیدار شد و حیوان، گیاه و جماد ایجاد شد. این سیر نزولی بود. مثل نورافکنی که از آسمان حقیقت تابش خود را آغاز کرد. این نور مرتبه به مرتبه هر چه پایین‌تر آمد و فاصله‌ی بیشتری با کانون نور پیدا کرد، از شدتش کاسته شد؛ اما بر وسعتش افزوده شد و وسعت بیشتری را روشن کرد. یعنی این تجلیات از مقام وحدت صرف، عالم کثرت را ایجاد کردند و هر چه به پایین‌تر و به قاعده‌ی قوس نزول نزدیک شدیم، کثرات و تعینات بیشتر شدند. این سیری است که از بالا به پایین اتفاق افتاد. نوری که از آغاز تابید تا به پایین آمد، نور همان نور است، تعددی در نور نیست؛ منتها وقتی که پایین آمد ضعیف شد. ولی همان نور بود که ضعیف شد. انسان این سفر را طی کرد؛ یعنی از جایی که طرح هستی انسان و به تعبیر دیگر، عین ثابت او در علم حضرت حق شکل گرفت، پایین آمد؛ مراتب عوالم را، عالم جبروت، ملکوت و ناسوت را طی کرد و پایین آمد. به تعبیر قرآن «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۳ انسان در احسن تقویم خلق شد، بعد او را به اسفل سافلین نزول دادند و فرستادند. در این سفر از احسن تقویم به اسفل سافلین، ابتدا جز ذات حضرت حق، به چیزی توجه نداشت؛ اما هر مرتبه‌ای که پایین آمد، بخشی از

^۳ سوره‌ی تین، آیه‌های ۴ و ۵.

توجه‌اش به ماسوی الله و به تجلیات حضرت حق متوجه و مشغول شد؛ تا اینکه به قاعده و انتهای این سیر، یعنی اسفل سافلین رسید. اینجا شش دانگ حواسش به سراغ تجلیات، تعینات و تکثرات آمد و کلاً خدا را فراموش کرد. این موجودی که در آغاز، جایی بود که جز خدا احدی را نمی‌دید؛ مرتبه‌ای که شاید سوره‌ی دهر به آن اشاره دارد: «هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»^۴ مقامی که انسان بود؛ اما شیء مذکوری نبود؛ جایی که جز حضرت حق چیزی را نمی‌شناخت، چنین موجودی وقتی در این سیر به پایین قوس نزول رسید، دیگر همه چیز را می‌شناخت جز خدا؛ خدای متعال را فراموش کرد؛ به تجلیات و جلوه‌های عالم کثرت و ماسوی الله مشغول شد.

حال چگونه می‌تواند برگردد؟ تمام سیر و سلوک برای برگشتن ما به جایی است که قبلاً بودیم. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۵ گفت:

پس عدم‌گردم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون

یعنی انسان در قوس صعود می‌خواهد برگردد. سیر و سلوک در قوس صعود اتفاق می‌افتد. انسان می‌خواهد راهی را که از بالا به پایین آمده، دوباره به جای اولش برگردد. گفت:

ما ز دریاییم و دریا می‌رویم ما ز بالاییم و بالا می‌رویم

می‌خواهد به جایی که بوده است برگردد. گفت: «سر بنه آنجا که باده خورده‌ای»، برگردد به جای اولش. این قوس صعود است. حال چگونه می‌تواند برگردد؟ راهش این است که ذره ذره توجهش به ماسوی الله کم شود و به خدای متعال متمرکز گردد تا دوباره به جایی برسد که

۴. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱.

۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

غیرخدا را نبیند. گفت: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». برسد به جایی که جز خدا نبیند.

چگونه این اتفاق می‌افتد؟ چرا این بحث را در میان بحث ذکر مطرح کردم؟ نسیانی که عارض بشر شد و خدا را فراموش کرد و مشغول ماسوی‌الله شد، با ذکر خصوصاً ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قابل حل و معالجه است. چون ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به تعبیری دو بخش دارد. در بخش «لَا إِلَهَ»، توجّه به ماسوی‌الله نفی می‌شود و در بخش «إِلَّا اللَّهُ»، «إِلَّا» ریشه‌ی ته مانده‌های آن توجّه را می‌کند. آنجاست که وقتی می‌گویید «اللَّهُ» توجّهش به سوی خدای متعال می‌رود. حال اگر ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با توجّه و با رعایت آدابی که بزرگان عرفان برای گفتن این ذکر تعیین کرده‌اند،^۶ گفته و تکرار شود، با هر «لَا إِلَهَ» ی یک مرتبه از توجّه به ماسوی‌الله قطع می‌شود و با هر «إِلَّا اللَّهُ» ی یک مرتبه از توجّه به ذات اقدس احدیت متوجّه می‌گردد. تکرار این ذکر می‌تواند پلّه به پلّه انسان را بالا ببرد. «إِلَهَ» یعنی هر چیزی که ما را واله، مفتون، شیدا، عاشق و متوجّه خود کرده است؛ ما را در دام خود اسیر کرده است. هر چیزی که این‌گونه است، اله است. وقتی می‌گویی «لَا إِلَهَ»، اینها را یکی یکی نفی می‌کنید. با هر «إِلَّا اللَّهُ» که می‌گوید، توجّه‌ی که صرف اینها شده بود را به سوی ذات حضرت احدیت برمی‌گرداند. اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با آداب خاص خود تکرار شود، پلّه پلّه انسان را بالا می‌برد و توجّه را مرتبه به مرتبه از غیرخدا کم و به سوی خدای متعال جلب می‌کند؛ تا برسد به قله‌ای که مطلقاً غیر خدایی نبیند و توجّهش یکسره به ذات حضرت احدیت باشد؛ یعنی به خانه‌ی نخستین خود بازگردد. در مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، هر چه دل و توجّه‌تان را به خود مشغول کرده است، اله

^۶ بزرگان عرفان که از راه ذکر سالکان را تربیت می‌کنند، آدابی برای گفتن ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قائلند و دستورالعملی می‌دهند که

گفتن آن برای عموم لازم نیست.

قرار دهید و در درون خود «لا إله» بگویید؛ او را نفی کنید و با گفتن «إلا الله»، توجّهتان را به خدا بدهید. آن آداب خاص بماند. اگر همین ذکر «لا إله إلا الله» تکرار شود، انسان پله به پله بالا می‌رود و این نردبان نزولی از احسن تقویم به اسفل سافلین را دوباره برمی‌گردد و پله پله به مراتب بالاتر عالم هستی راه پیدا می‌کند و ان شاء الله به اوج قله‌ی قوس صعود نائل می‌شود. این مکانیسمی است که ذکر «لا إله إلا الله» دارد که عرفا هم به شعر درآورده‌اند؛ می‌گویند:

آفرینش را همه پی کن به تیغ لاله تا جهان صافی شود سلطانِ الا الله را
همه‌ی آفرینش را پی کن تا در قلب انسان توجّه به احدی جز خدا باقی نماند؛ توجّه مطلقاً و منحصراً به ذات اقدس احدیت باشد؛ دیگر جلوه و تجلّی‌ای نبیند؛ به جایی برسد که توجّه به خود آن حقیقت برود.

موانع اصلی یاد و توجه به خدا

نکته‌ی ظریف دیگری که اشاره به آن خوب است، این است: چه می‌شود که انسان خدا را فراموش می‌کند؟ می‌گویند: «از دل برود هرآنچه از دیده برفت». چیزی را که انسان نبیند، به تدریج فراموش می‌کند و از خاطر می‌برد؛ از یادش می‌رود. این یک واقعیت است. انسان چیزهایی را که مدت طولانی نمی‌بیند، کم‌کم از یاد می‌برد. ذکر یعنی یاد. علت اینکه بشر خدا را فراموش می‌کند، این است که خدا را نمی‌بیند. دیده نشدن یک چیز در دو حالت امکان پذیر است؛ یک‌وقت فاصله‌ی ما از یک چیز خیلی زیاد شده و به دلیل زیادی مسافت کم‌کم از بُرد دید ما خارج شده است؛ مثل اتومبیلی که در جاده در حال حرکت است و کم‌کم آن‌قدر فاصله‌اش از ما زیاد می‌شود که دیگر آن را نمی‌بینیم. چون از ما خیلی دور شد، دیگر آن را ندیدیم. پس یکی از حالاتی که ممکن است چیزی دیده نشود و در نتیجه به تدریج

فراموش گردد، این است که فاصله‌ی او با انسان زیاد شود؛ آنقدر زیاد شود که از بُرد دید انسان خارج گردد. آیا چنین چیزی در مورد ذات اقدس احدیت تصورپذیر است؟ آیا اگر انسان خدا را نمی‌بیند و در اثر ندیدن فراموش می‌کند به این علت است که خدا از انسان خیلی دور است؟ فاصله‌ی زیادی دارد؟ به قدری فاصله دارد که از بُرد دید انسان خارج است و لذا انسان نمی‌تواند او را ببیند؟ آیا واقعیت این است؟ می‌دانید که اینطور نیست. خدای متعال دور نیست. قرآن کریم به پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» ای رسول ما! هنگامی که بندگان من در مورد من خدا از تو سؤال می‌کنند، به طور منطقی ادامه‌ی جمله باید این باشد که تو به آنها پاسخ بده که خدا به شما نزدیک است. اما ادامه‌ی آیه این گونه نیست. فرمود: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ»^۷ به پیامبر نگفت تو به آنها جواب بده. خود خدا به سؤال کننده جواب داد. گفت: «فَأِنِّي قَرِيبٌ» من به شما نزدیکم. در این آیه، لطافتی هست؛ یعنی به قدری به شما نزدیکم که حتی نوبت به پیغمبرم هم نمی‌رسد. من از پیغمبرم به شما نزدیکترم. چرا به پیغمبرم بگویم که بگوید من به شما نزدیکم؟ خودم نزدیکتر از او به شما هستم و به شما می‌گویم: «إِنِّي قَرِيبٌ» من به شما نزدیکم. خدا نزدیک است؛ خدا دور نیست. فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۸ ما از شاه‌رگ (رگ گردن) انسان به او نزدیک‌تریم. از این جلوتر آمد؛ فرمود: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۹ خدای متعال بین انسان و دل او حائل می‌شود؛ یعنی از دل انسان هم به انسان نزدیک‌تر است. پناه می‌بریم به خدا! گفت: دوست نزدیک‌تر از من به من است. بالاخره حرف آخر را زد فرمود: «وَفِي أَنفُسِكُمْ

^۷ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

^۸ سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

^۹ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ» در دل، وجود و نفس خودت هستم. نگاه نمی‌کنی؟ «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ». پس خدا دور نیست که بگوییم در اثر بُعد مسافت دیده نمی‌شود و فراموش می‌گردد. به ماه مبارک رمضان نزدیک می‌شویم. امیدواریم خدای متعال عمری عنایت کند که امسال هم بتوانیم این ماه بزرگ را درک کنیم. آنگاه در دل سحر ماه مبارک آن مناجات سحری عجیب، حیرت‌انگیز، زیبا، لطیف و عمیق امام سجاد علیه السلام را خواهید خواند؛ دعای ابوحمزه ثمالی را که خدا می‌داند چیست! چقدر بلند و روح‌نواز است! و چه می‌کند با وجود انسان وقتی که در دل سحر ماه رمضان این مناجات را می‌خواند! در این دعای سحری این جمله را می‌خوانیم که امام سجاد علیه السلام به خدای متعال عرض می‌کنند: «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةَ» ای محبوب من! کسی که بخواهد به سوی تو و به کوی تو سفر کند، راهش بسیار نزدیک است پس خدای متعال دور نیست که بگوییم به خاطر بُعد مسافت از بُرد دید ما خارج شده و نمی‌توانیم او را ببینیم و بعد از مدتی که او را ندیدیم، کم‌کم فراموشش می‌کنیم. پس این نمی‌تواند علت فراموش شدن خدا باشد.

دومین عاملی که ممکن است سبب فراموش شدن چیزی برای انسان شود، این است که آن چیز در نزدیکی ما باشد؛ اما بین ما و او حائلی، حجابی، پرده‌ای و مانعی باشد. مثلاً پشت دیواری باشد. در نزدیکی و فاصله‌ی یک متری ماست؛ ولی پشت یک دیوار است؛ آن را نمی‌بینیم. پشت یک پرده و حجاب است و او را نمی‌بینیم. این هم حالت دوم است که چیزی دیده نشود و بعد از مدت‌ها که دیده نشد، کم‌کم به فراموشی سپرده شود. خدای نزدیک، خدای قریب آیا پرده و حجابی بر خودش کشیده است؟ خودش را پشت پرده‌ای

۱۰. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۱.

مخفی کرده است؟ به هیچ وجه اینطور نیست. خدای متعال دائماً در تجلّی و جلوه‌گریست.
گفت:

با صدهزار جلوه برون آمدی که من با صدهزار دیده تماشا کنم تو را
خدای متعال کجا خودش را مخفی کرده است؟ پشت کدام حجاب و پرده خودش را پنهان
کرده که بگوییم او را نمی بینیم و در نتیجه کم کم او را به فراموشی می سپاریم؟ امام
سجاد علیه السلام در ادامه‌ی دعای ابو حمزه ثمالی به خدای متعال عرض می کند: «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ
الْمَسَافَةِ وَ أَنْكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ» خدایا! تو حجاب و پرده‌ای در برابر خَلَقَت بر خویش
نکشیده‌ای که تو را نبینند. پس چرا خدا را نمی بینیم؟ خدای نزدیکی که حجاب و پرده‌ای
هم بر خویش نکشیده است، چرا او را در زندگی نمی بینیم؟ و به تدریج فراموشش می کنیم؟
امام سجاد علیه السلام فرمودند: «أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْبِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»^{۱۱} یا «الْأَمَالُ
دُونَكَ» در "اقبال الاعمال" سید بن طاووس، هر دو عبارت روایت شده است. "مفاتیح الجنان"
فقط روایت «الْأَعْمَالُ دُونَكَ» را نقل کرده است. ای خدا و محبوب من! تو حجاب و پرده‌ای بر
خود نکشیده‌ای که دیده نشوی. جز این نیست که اعمال یا آمال و آرزوهای انسان‌ها حجاب
و پرده‌ای شده است در برابر دیدگان دل آنها و نمی گذارد تو را ببینند. این عبارت معانی
متنوعی می تواند داشته باشد. یک معنای اولیه که مشهور است این است که اعمال زشت،
آلوده و معصیت آمیز، گناهان و رفتارهای ناشایست انسان‌ها سبب شده که پرده‌ای روی دل
آنها کشیده شود و دیدگان دل آنها خدای متعال را نبینند. این معنا برای این عبارت، معنای
درستی است؛ اما معانی دیگری هم قابل تصور است. یک معنا که لطیف و عمیق تر از معنای
قبلیست این است: فرمود: تو حجاب و پرده‌ای بر خود نکشیده‌ای؛ اعمال انسان‌هاست که در

^{۱۱} مجلسی، زادالمعاد، ص ۹۲ و سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۶۸ و محدث قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

برابر دیدگان دل آنها حجاب شده است. ممکن است معنایش این باشد که انسان به عمل خود تکیه کرده است؛ به عبادت، نماز، روزه، طاعت و اعمال خودش متکی، دلبسته و مغرور است. در نتیجه، همین نماز حجاب شده و نمی‌گذارد، انسان خدا را ببیند. همین نمازی که راه خدایینی، دیدار و معراج عبد است وقتی که خودش موضوعیت پیدا کند و عبد خودش را نمازخوان، عابد و اهل عبادت ببیند؛ بگوید شما چه خبر دارید که من چه ریاضت‌هایی کشیده‌ام؟ چه عبادت‌هایی کرده‌ام؟ خودش را صاحب فعل و عمل بداند، آن‌گاه، همین نماز در برابر دیدگان دل او حجاب می‌شود و نمی‌گذارد خدا را ببیند. پناه می‌بریم به خدا! گفت: از قضا سرکنگبین صفرا فزود. یعنی آنچه باید دیده‌ی دل ما را باز کند تا بتوانیم خدا را ببینیم، همان حجاب شد و دیده‌ی دل ما را پوشاند و امکان خدایینی را از ما سلب کرد. اتکاء به عمل، حجاب می‌شود. یک معنای لطیف دیگر عبارت «إِلَّا أَنْ تَحُجَّ بِهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» این است. شاید این معنا را جایی ندیده باشید. خود من هم در کتاب‌ها ندیده‌ام که ذیل این عبارت، چنین معنایی نقل شده باشد. معنا این است که عبد فاعلیت خودش را می‌بیند؛ فاعلیت خدا را نمی‌بیند. اعمال و فاعلیت خود عبد حجاب شده است. او خود را فاعل می‌بیند. می‌گوید: من کردم. نمی‌بیند که در عالم، فاعلی جز خدا نیست: «لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»^{۱۲} در عالم وجود، صاحب اثری جز ذات مقدس حضرت حق وجود ندارد. او خودش و خلق را فاعل می‌بیند. اعمال حجاب شده است. نگفته عمل خودش؛ بلکه گفته اعمال به‌طور کلی. می‌گوید: فلان فلان شده حق مرا خورد. فلانی، فلان کار را برای من کرد. اگر فلانی نبود، پدرم درآمده بود؛ او به دادم رسید. در روایت داریم که امام معصوم علیه السلام فرمودند: یکی

^{۱۲}. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۳ و صدوق، توحید، ص ۶۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۱.

از مراتب شرک همین است که شخص می‌گوید: اگر فلانی نبود، پدرم در آمده بود^{۱۳}. او خدا را ندید؛ فلانی را مؤثر دید؛ فعل عبد را مؤثر دید؛ خدا را فاعل حقیقی ندید. خدا را پوشاند. به تعبیر قرآن کریم، جامه‌ی ظلم بر تن ایمانش پوشاند. در بحث توحید گفته‌ام؛ فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»^{۱۴} کسانی که ایمان آوردند و بر ایمان خود جامه‌ی ظلم نپوشاندند. امام علیه السلام فرمودند: منظور از ظلم، شرک است؛ «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^{۱۵} منظور این است که غیرخدا را در جهان کاره ببیند. کسی که ایمان به خدا بیاورد و بر ایمان خود جامه‌ی ظلم نپوشاند؛ یعنی غیرخدا را در عالم کاره‌ای نداند؛ بداند غیر از خدا احدی در عالم کاره‌ای نیست.

در جمله‌های آغازین مناجات شعبانیه که خدا می‌داند چه اقیانوس عظیمی است از معارف بلند الهی، امیرالمؤمنین علیه السلام به خدای متعال عرضه می‌دارند: «وَ بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضُرِّي»^{۱۶} خدایا! دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست؛ وقتی چیزهایی که دارم زیاد می‌شود؛ ولو دیگری به من داده؛ اما تو بودی که به دست آنها به من رساندی، وقتی چیزهایی که دارم کم می‌شود؛ ولو افرادی آمدند و از من ربودند یا حادثه‌ای آن را از بین برد و از زندگی من خارج کرد؛ اما در واقع، تو بودی که آن را از زندگی من حذف کردی.

^{۱۳}. «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَوْ لَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ وَ لَوْ لَا فَلَانٌ مَا أَصْبَحْتُ كَذَا وَ

كَذَا وَ لَوْ لَا فَلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ قُلْتُ فَيَقُولُ مَاذَا يَقُولُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيَّ بِفُلَانٍ

لَهْلَكْتُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَذَا أَوْ نَحْوِهِ»: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۱۵ و مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۴۸.

^{۱۴}. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

^{۱۵}. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۳.

^{۱۶}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۹۷ و سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

وقتی سودی به من می‌رسد تویی که آن سود را رساندی. وقتی خسارتی بر من وارد می‌شود، تویی که آن خسارت را به من وارد کردی. «بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ» دست خودت است دست احدی جز تو نیست. تویی که از پشت پرده همه‌ی حوادث را مدیریت می‌کنی. کسی که عمل را به خدا نسبت نمی‌دهد، به خلق نسبت می‌دهد، خلق حجاب خدایی آنها شد. او نمی‌بیند که خدا بود که این عطا را به او کرد. می‌گوید: فلانی این چیز را به من داد. خدا را پوشاند و جامه‌ی ظلم بر تن ایمان خود پوشاند. بنابراین، یکی از معانی «إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»^{۱۷} می‌تواند این باشد که خود عمل حجاب می‌شود؛ فاعل حقیقی را نمی‌بیند.

یک نقل این است که عمل حجاب شد «إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» و تعبیر دیگر که از همین دعا نقل شده «إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَمَالَ دُونَكَ» جز این نیست که آمال و آرزوهای دور و دراز دنیوی بندگان، پرده و حجابی در برابر دیدگان دل آنها شد. و آنها را از دیدار خدا محروم کرد. پس خدای متعال حجاب و پرده‌ای بر خودش نکشیده است. گفت:

حجاب و پرده ندارد جمال یار ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

غبار راه برخوردار شده و مانع شده است که دوست را که در نزدیکی و رویاروی توست ببینی. غبار اعمال زشت و معصیت آمیز را، غبار اتکاء به طاعت و عبادت خود را، غبار فاعل دیدن غیر خدا در عالم را، غبار آمال و آرزوهای دور و دراز دنیوی را، این غبار ره را بنشان تا نظر توانی کرد تا بتوانی جمال یار را ببینی. پس فهمیدیم چه شده است که انسان‌ها خدا را فراموش کرده‌اند. اساسی‌ترین، مهم‌ترین، ضخیم‌ترین و قطورترین حجابی که مانع دیدار خدای متعال است؛ اصلی‌ترین معصیتی که مادر همه‌ی معاصی و سبب محرومیت از دیدار

^{۱۷} مجلسی، زادالمعاد، ص ۹۲ و سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۶۸ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

خدای متعال است، خودبینی عبد است. این بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین حجاب است. گفت: «دیده‌ی خودبین خدا بین نبود». وقتی عبد خودبین است؛ خودش را می‌بیند؛ فهم خودش، تشخیص خودش، علم خودش، دانش خودش، طاعت، عبادت، ثروت، مقام، جاه، منزلت، مرتبت و خلاصه، من خودش را می‌بیند؛ (اینها همه ظهورات من اوست) وقتی من خودش را می‌بیند و برای خودش در برابر خدای متعال منی قائل است، این بزرگ‌ترین حجاب و مانع خدا بینی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرَ خَلْقِهِ»^{۱۸} بین خدا و خلقش هیچ حجابی جز خود خلق وجود ندارد. خود خلق حجاب خدا بینی است. گفت:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
همین که خودی می‌بینی؛ منی می‌بینی؛ سلوکی، سالکی، عبادتی، عابدی، علمی، عالمی، ریاضتی، مرتاضی؛ همین منی که از خودت می‌بینی؛ احساس وجودی که داری، این بزرگ‌ترین گناه است. گفت: «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»^{۱۹} وجود تو گناهی است؛ احساس وجودی که از خودت می‌کنی، گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل مقایسه نیست و به پای او نمی‌رسد. بزرگ‌ترین حجاب خدا بینی، خود بینی است. گفت:

خود بینی و خود آیی در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب خود بینی و خود آیی
راه دیدار خدا این است که انسان از حجاب بیرون بیاید؛ از خود نجات پیدا کند؛ از منیت، انیت و انانیت خودش رها و آزاد شود. راه دیگری برای دیدار وجود ندارد. این حجاب باید شکافته شود. تمام تلاش‌هایی هم که در سلوک صورت می‌گیرد برای عبور از همین حجاب

^{۱۸}. صدوق، توحید، ص ۳۰۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۵ و هاشمی خویی، منهاج البراءه، ج ۱۷، ص ۳۱۰.

^{۱۹}. صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۱۰۳.

است. تا خود را می‌بینی، خدا را نخواهی دید. هر وقت خود را ندیدی، هر طرف را نگاه کنی خدا را خواهی دید. فرمود: «**أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**»^{۲۰} هر طرف رویت را برگردانی، وجه خداست. نکته‌های ظریفی است. امیدوارم اهل دقت، نکته‌ها را بگیرند. تا به حال دقت کرده‌اید؟ گفته است: «**أَيْنَمَا تَوَلَّوْا**» هر طرف رویت را برگردانی؛ نگفته هر طرف رو کنی خدا را می‌بینی. یعنی چه؟ رویت را از چه باید برگردانی؟ از خودت؛ از نفس. وقتی رویت را از نفس خودت برگردانی، «**فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**» وجه‌الله را خواهی دید. چیزی که سبب شده خدا را نمی‌بینی؛ وجه ربّ را نمی‌بینی، این است که به نفس خودت رو کرده‌ای. رویت را از نفس خودت برگردان، آن وقت ببین جایی وجود دارد که بشود خدا و وجه ربّ را ندید؟ وجه‌الله حجت خداست. در دعای ندبه می‌خوانید: «**أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ**» وجه‌خدا که اولیاء متوجّه او هستند کجاست؟ قرآن جوابش را داد؛ فرمود: «**أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**» هر طرف رویت را از نفس خودت برگردانی، وجه‌الله همان جاست. همان کسی که مردم به کوه، خیابان، درّه و بیابان می‌زنند که پیدایش کنند، خواهی دید که جایی نیست که بتوانی نگاه کنی و او را نبینی. همه می‌گویند کجا می‌شود او را دید «**أَبْرَضُوى أَمْ غَيْرَهَا أَمْ ذى طُوى**» پشت کوه‌ها بگردم پیدایش کنم؟ کجاست؟ تو کجایی عزیز من؟ تو کجایی؟ او هست، تو کجایی؟ در دعای ندبه خیلی «**أَيْنَ**» می‌گوید «**أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ**»^{۲۱} **أَيْنَ أَيْنَ أَيْنَ** دائماً می‌گویید کجاست کجاست کجاست؟ اگر خوب گوش کنی همان موقع که می‌گویی «**أَيْنَ**»، می‌بینی خود حضرت به تو می‌گوید: عزیزم، تو کجایی؟ من که هستم؛ تو کجایی؟ تو حواست کجاست؟ من هستم. «**أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**» هر جا رویت را از

^{۲۰}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

^{۲۱}. سیّدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹ و مجلسی، زادالمعاد، ص ۳۰۶ و محدّث قمی، کلیات مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

نفست برگردانی، همان جا وجه الله است. آن وقت نمی توانی جایی را پیدا کنی که نگاه بیندازی و حجت و وجه خدا را ببینی. امیدوارم که نکته را گرفته باشید. نکته‌ی مهمی است. راه دیدار حجت خدا هم همین است. راه این است که از نفس خودت روبرگردانی. عزیز من، تا وقتی رویت به نفس خودت است، کجا می خواهی حجت خدا را ببینی؟ کجا می خواهی وجه خدا را ببینی؟ کجا می خواهی امیرالمؤمنین علیه السلام را که وجه رب العالمین است ببینی؟ تو شش دانگ حواست به خودت است. وقتی شخص به چیزی خیره می شود، چیزهای دیگر را نمی بیند. اگر شما به شخصی در یک جمعیت خیره شوید، اشخاص دیگر را نمی بینید. این واقعیت است. منی که خیره‌ی نفس خودم هستم، چگونه می خواهم وجه پروردگارم را ببینم؟ گفت:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
 خرمَن سوختگان را همه گو باد ببر
 ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا
 گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

راه این است.

نکته‌ی آخر را هم که در بحث ذکر خواستم به عنوان بحث مقدماتی عرض کنم خلاصه کنم. فراموش شدن خدا ناشی از ندیدن خداست. دیده نشدن خدا به خاطر محجوب بودن ماست. محجوب بودن ما نتیجه‌ی خودبینی‌های ماست. اعمال، آمال و آرزوهای ما همه شعاع‌های من است. وقتی از من رستی، گفت: «خود را نبین که رستی». وقتی انسان خود را ندید، از همه‌ی چیزهای دیگر می رهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ